

برگی از خاطرات یک مهندس

مأموریت غیر ممکن



فاطمه سادات
رشوی عادی

دیوانه حافظ

افشار جابری و حافظ شیرازی

«شرم از خرقة آلوده خود می آید»
کسرتراز خرقة آلوده برانم



بهزاد توفیق‌فر

باشد، نباشد

بعضی وقت‌ها طعنه‌نویس نمی‌تواند آنچه را که می‌خواهد، رُک و راست بگوید. حالا یا اول اسم شاه، رضا قدر است و نمی‌شود آدم جاننش را قافیه شعرش کند. پس با استفاده از صنعت «جناس»، یک طرف ترازو، شعر خودش را می‌گذارد و به مخاطب می‌گوید که آن طرف هر چیز متجانسی را می‌توانی بگذار. مثلاً اگر در سال ۱۳۱۲ شاهی دیکتاتور بر ایران است که با کودتای انگلیسی آمده، یک روزی بالاخره توسط همان انگلیسی‌ها نسبت به ترک ایران اقدام خواهد کرد. این شعر، اثر مرتضی هاشمی طهران، است و در صفحه ۶ نسیم شمال ۱۵ تیر ۸۸ سال پیش، به چاپ رسیده است.

پایدار آیا کسی در این جهان باشد، نباشد
یا که تا یوم‌الابد در هر زمان باشد، نباشد

شخصی آمرزیده در دوزخ همی سوزد، نسوزد
یا کنهکاری به رضوان و جنان باشد، نباشد

همچو یار نیک من یاری نکو آید، نیاید
چون کمان ابرویش ابرو کمان باشد، نباشد

هیچکس میل ممت خویشتن دارد، ندارد
لیکن از دست اجل اندر امان باشد، نباشد

کافری از آب کوثر در جنان نوشد، ننوشد
یا که جنت از برای عاصیان باشد، نباشد

هیچکس از شدت غم همچو من گرید، نگرید
یا چو من شادی‌کنان هر نوجوان باشد، نباشد

همچو ایران سرزمینی باصفا دیدی، ندیدی
یا چو ایران هیچ مُلکی در امان باشد، نباشد

هیچ «ندان» از زمانه بهره‌ای گیرد، نگرید
یا دوروز عمر را او شادمان باشد، نباشد

رحمت ایزد به جز بر مؤمنین بارد، نیارد
ملتی راحت‌تر از ایرانیان باشد، نباشد

مادر گیتی دگر همچون علی زاید، نزیاید
هیچ مؤمن همچو شاه مؤمنان باشد، نباشد

هیچ دانشمند چون یارم همی یابم، نیابم
همچو یارم عاقلی در عاقلان باشد، نباشد

همچو یار فاضلم یار دگر دارم، ندارم
عارفی چون او میان عارفان باشد، نباشد

چون گل باغ نگارم نوگلی روید، نروید
همچونان بستان یارم بوستان باشد، نباشد

چون من از شوق و شغف آیا کسی خندد، نخندد
همچو من از غم کسی زاری کتان باشد، نباشد

هیچکس چون من دل از گیتی دون شویدی، نشویدی
لیک با جور و جفائیش سازمان باشد، نباشد

(هاشقی) همچون تو هر کس یار خود بیند، نبیند
یا که یارت همچو یار مردمان باشد، نباشد



برگ اول: پاییز ۸۲

امروز عمه بزرگترمان آمده بود خانه ما. او مرا دکتر عمه صدا می‌کند و دلش می‌خواهد گوش و حلق و بینی، اتحنای ستون فقرات و تاسی سر شوهرش را من، یعنی دکتر عمه درمان کنم. هریار عمه مرا دکتر صدا می‌زند مادر دندان قروچه‌ای می‌کرد و می‌گفت مهندس مامان. من هم برای اینکه دعوایشان نشود گفتم من دوست دارم نقاش شوم. نمی‌دانم چرا این بار هردو دندان قروچه کردند. مطمئنم وقتی اولین تصویرشان را نقاشی کنم امروز را فراموش می‌کنند. هرچند معلم نقاشی کلاس‌مان بعد از آخرین باری که چهره‌اش را کشیده‌ام از من خواست سمت طراحی چهره نروم و روی طبیعت متمرکز شوم؛ اما من نقاشی چهره دوست دارم.

برگ دوم: تابستان ۱۳۲۷

بابا قول داده بود اگر رشته ریاضی فیزیک بروم و مهندس شوم برایم یک موتور می‌خرد. با اینکه نمره ریاضی‌ام به لطف معلم خصوصی خودخواسته بابا بالا بود و به ۱۴ می‌رسید اما علاقه‌ای نداشتم. بابا می‌گفت مهندس بشو و نقاشی را کنارش ادامه بده. از آنجایی که احترام به پدر و مادر در دین تأکید شده اما درباره احترام به عمه چیزی گفته نشده بین رشته تجربی و ریاضی، ریاضی را انتخاب کردم. البته بابا هم برایم یک موتورسیکلت کنترلی خرید تا به قولش عمل کرده باشد.

برگ سوم: پاییز ۹۰

امروز مشاور کنکور جواب آزمون را توی صورتم کوبید و گفت: چرا درصدهایت را پایین زدی؟ حالا من جواب پدرت را چه بدم؟ با ذوق برگه تست زنی‌ام را نشانش دادم. توانسته بودم یک موتیف گلبرگ در برگه‌ام طراحی کنم اما برگه را پاره کرد. فکر کنم اگر در آزمون بعدی چهره‌اش را بگشتم نظرش عوض می‌شد.

برگ چهارم: تابستان ۹۱

با حرام شدن شیر مادرم به جرم هم‌دستی با عمه‌ام برای شکست در ریاضی و تهدیدهای پدرم که موتورم را پس می‌گیرد، نقاشی را تعطیل کردم. با فشارهای سنگین‌تر از ساواک مشاورم توانستم ریاضی را درصدا بالا بزنم. در جلسه فوری و محرمانه‌ای که پدرم با مشاورم داشت برای خواندن مهندسی صنایع غذایی به مدت ۴ سال مأمور شدم.

برگ پنجم: پاییز ۹۱

به مناسبت قبولی‌ام در رشته مهندسی پدرم جشنی گرفت. امید عمه را دوست داشتم. هنوز مرا دکتر صدا می‌زد. مادرم هم برای اینکه نشان بدهد رئیس کیست، هرکس را می‌خواست صدا بزند یک ربی‌بی به من می‌داد، مثلاً بابا را بابای مهندس صدا می‌زد و جعفر آقا را همسایه بغلی مادر بزرگ مهندس.

برگ ششم: زمستان ۹۵

این برگ در سربرازی توسط فرمانده وقتی روی برجک نگهبانی چهره‌اش را می‌کشیدم پاره شد.

برگ هفتم: بهار ۹۹

از شرکت اخراج شدم. به‌خاطر کرونا نیروها را تعدیل می‌کنند. بابا می‌گوید آنقدر بیکار نچرخ، در قرنطینه نقاشی‌ات را ادامه بده اما دیگر علاقه‌ای به آن ندارم. بیشتر دلم می‌خواهد بخوابم. مادر می‌گوید مهندس مان افسرده شده اما بابا می‌گوید به‌خاطر بهار است.

نمی‌دانم فصل بهار را می‌گوید یا دختر جعفر آقا که برای بار سوم جواب منفی داد و گفت من دلم می‌خواهد خانم دکتر شوم. اگرچه عمه وسط خواستگاری هم مرا دکتر صدا می‌زد، اما بهار راضی نشد.

بابا به بهار قول داد پزشکی را کنار مهندسی ادامه دهم اما من فقط می‌خواهم بخوابم.



نازنین اسماعیل‌زاده
کارتنویست

عشق بر پایه مشتقات



محمدرضا رشایی

کتاب عشق بر پایه مشتقات داستان نوجوانی است که شناخت درستی از رشته مهندسی ندارد ولی اصرار اطرافیان و عواملی دیگر او را به ورطه عمیق مهندسی می‌کشاند. داستان از یک بعد از ظهر گرم مرداد آغاز می‌شود. راوی که یک نوجوان عشق سینما است، اکنون و بعد از اعلام نتایج اولیه کنکور بر سر دوراهی تعیین سرنوشت قرار گرفته و باید انتخاب رشته کند. با این‌که شخصیت اصلی داستان به هنر و این‌جور لوس‌بازی‌ها علاقه‌مند است و اتفاقاً در کنکور هنر هم رتبه خوبی

آورده، ولی خانواده و فامیل‌های وی اصرار دارند که نامبرده آینده خود را سیاه نکند و بدون هیچ تردیدی رشته مهندسی را انتخاب کند. مادر وی می‌گوید اگر مهندسی انتخاب نکند، شیرش را حلالش نخواهد کرد. پدرش نیز می‌گوید اگر وی رشته‌ای غیر از مهندسی انتخاب کند، پدر پیرش پیش فامیل سرشکسته خواهد شد و سر پیری کمرش می‌شکند. عمه‌های راوی نیز هرکدام به‌نحوی می‌گویند که اگر وی مهندسی را انتخاب نکند، دیگر عمه‌ای نخواهد داشت. یکی از غافلگیری‌های داستان در همین نقطه شکل می‌گیرد؛ جایی که مخاطب انتظار دارد تا خاله‌ها، دایی‌ها و عمه‌های راوی نیز یک چیزی به وی بگویند ولی آنها سکوت می‌کنند و مخاطب را با این فکر که این سکوت چه رازها و تبعیاتی دارد، تنها می‌گذارند.

اولین نقطه عطف داستان در جایی شکل می‌گیرد که شخصیت اصلی متوجه می‌شود دختری که به او علاقه‌مند است رشته مهندسی برق را انتخاب کرده و این‌جا است که تردیدها به‌ظاهر تمام می‌شود و شخصیت داستان بالاخره رشته مهندسی را انتخاب می‌کند، اما همان شبی که این تصمیم مهم را می‌گیرد، به‌وسیله یک ساعت اسرارآمیز که در زیرزمین خانه‌شان پیدا می‌شود، به سفری در آینده می‌رود و تمام تبعات این تصمیم خود را به چشم می‌بیند و این تازه شروع ماجراست که توصیه می‌کنیم برای همراه شدن با این داستان عاشقانه و علمی-تخیلی حتماً کتاب را مطالعه نمایید. در بخشی از کتاب آمده: «روزی که برای ثبت‌نام به دانشگاه رفته بودیم، همه دوستانم خوشحال بودند.

حق هم داشتند. آنها چیزی را که من دیده بودم، نمی‌دانستند. مثلاً سهیلی خیل بانمک که شاگرد اول کلاس بود و همه فکر می‌کردند بعد از فارغ‌التحصیلی او را روی هوا می‌زنند، آن‌قدر درد بیکاری می‌کشد که تبدیل به یک انسان لاغر مردنی و بی‌نمک می‌شود و دیگر روی زمین هم به‌زور تحملش می‌کنند.» کتاب عشق بر پایه مشتقات که نثری روان و دنیایی عجیب دارد، توانست در اولین چاپ خود بیش از ۶۰۰۰ نسخه بفروشد، البته به‌گفته ناشر از این تعداد، ۵۴۰۰ نسخه‌اش توسط مؤسسات کنکوری پیش‌خرید شد تا به‌دست دانش‌آموزان کنکوری نرسد! یکی از حاشیه‌های پیرامون این کتاب نیز سرنوشت نامعلوم نویسنده کتاب است که بعد از دعوت به یک مؤسسه کنکور، مفقود شده و اطلاعاتی از وی در دسترس نیست.

معانی المهندسی

گاه گاهی گرچه دستم سزویی حس می‌شود
«می‌کشد خط بر زمین هر که مهندس می‌شود»^۱

می‌کنم یاد پرستیز و کلاس مدرکم
بینمان فی الفور خائل، شخص ثالث می‌شود

شخص ثالث گرچه می‌گوید مهندس را ولی
معنی بسیار بر این واژه حادث می‌شود

حین قاطی کردن صفر نجومی حقوق
معنی اش «ای بی سواد منگ مفلس» می‌شود

گر که باشد شخص ثالث فی المثل اهل کراک
این مهندس خالق اجناس خالص می‌شود

معنی اش وقتی که من بیکارم و جویای کار
گرچه بر طعنه ولی بی شک مهندس می‌شود

۱: مصرعی از بیدل دهلوی



سیدهمدجواد
طاهری

سازمان سیا به بهانه تمرکز روی فعالیت کشورهای چین و کره شمالی، دفتر امور ایران این سازمان را تعطیل کرد -
جراید



طوبی عقیلی نژاد

مهندس کیست؟

مهندس به کسی می‌گویند که حساب و کتابش دقیق باشد، حتی از زمان تولد! مثلاً تاریخ تولد یک مهندس واقعی، ژند است. مثلاً ۷۷/۷/۷ که رأس ساعت ۷ صبح ۷ ماهه به دنیا می‌آید! یا ۸۸/۸/۸ حتی ۹۹/۹/۹. به هر حال... مهندس در هفت ماهگی علاوه بر راه رفتن، زبان هم باز می‌کند و با دقت کلمات را بیان می‌کند. از مشخصات بارز مهندسین این است که در کودکی به هیچ وجه به سبب زمینی، دیب‌دیمینی نمی‌گویند! مهندس از همان بچگی کار را کامل انجام می‌دهد. همیشه صفر و یکی است. یعنی در امتحانات خرداد ماه یا قبول می‌شود یا مردود. برای یک مهندس واقعی، تجدید شدن و تگ ماده و شهریور به مدرسه بیا، مفهومی ندارد. مهندسین در شوخی و شیطنت کردن هم دقیق هستند. آنها یا کاملاً ماهرانه شوخی می‌کنند طوری که طرف نفهمد از که و کجا خورده یا آنقدر ناشایانه، که منجر به اخراج از مدرسه یا دانشگاه شود و باز هم کار به احضار والدین و تعهد گرفتن نمی‌رسد. مهندس در انتخاب شغل هم دقیق است. در کاری مشغول می‌شود که یا در اثر خرابکاری‌های فاجعه‌بار مهندس خطایش کنند یا آنقدر در همه چیز سرک می‌کشد و مهارت کسب می‌کند که هر مشکلی پیش بیاید فقط او بتواند آن را حل کند. چون یک مهندس واقعی معتقد است اشتباه یک پزشک زیر خاک دفن می‌شود، اما اشتباه یک مهندس روی خاک سقوط می‌کند. البته اشتباه یک معلم هم روی خاک راه می‌رود و جهانی را به فنا می‌دهد! در پایان، مهندس کسی است که سالی یک بار، آن هم پنجم اسفند به بهانه بزرگداشت خواجه نصیرالدین طوسی، روز مهندس را به خودش تبریک می‌گوید. تنها و در سکوت...